اشاره:

«شهادت‌طلبان» عنوان کتاب جدید «حمید داوودآبادی» است که به ریشه‌های مقاومت اسلامی لبنان و عملکرد آن در برابر متجاوزین اسرائیلی و مداخله‌گران غربی می‌پردازد. آنچه در پی می‌آید، بخشی از این کتاب درباره نامگذاری «حزب‌الله لبنان» است:

***

پس از آزادی خرمشهر در ۳ خرداد ۱۳۶۱، صدام که با کمک و حمایت غرب و سران خائن کشورهای عرب منطقه به ایران حمله کرده بود، شدیدا احساس خطر کرد. این مسئله بدان حد بود که گارد ویژهٔ ریاست‌جمهوری خود را مامور حفاظت از بغداد در برابر حملات ایرانی‌ها کرد.

آمریکا و رژیم صهیونیستی که از گسترش فرهنگ اسلامی و انقلابی ملت ایران به هراس افتاده بودند، به کمک صدام شتافتند.

۱۴ خرداد ۱۳۶۱، ارتش رژیم صهیونیستی به بهانهٔ سرکوب چریک‌های فلسطینی، با تمام قوای هوایی، دریایی، زمینی و توپخانه، در شمال فلسطین اشغالی مرز را درنوردید و به لبنان تجاوز کرد.

ارتش اشغالگر توانست مقاومت محدود چریک‌های فلسطینی را سرکوب کند و با کشتار و جنایت، به سرعت از جنوب تا بیروت پایتخت لبنان را به راحتی پشت سر بگذارد.

۲۱ خرداد ماه درست ۱۸ روز پس از حملهٔ اسرائیل، صدها نیروی ایرانی اعم از ارتش و سپاه تحت عنوان «قوای محمد رسول‌الله(ص)» به فرماندهی حاج «احمد متوسلیان» در فرودگاه دمشق از هواپیما پیاده شدند.

نیروهای اعزامی ایران به سوریه که فقط در دمشق به انتظار آغاز عملیات علیه اسرائیل منتظر بودند، عملا هیچ کاری نداشتند. برخی تنش‌ها و مسائل باعث شد تا بعد از مدتی، نیروهای تیپ ۵۸ ذوالفقار ارتش به ایران بازگشت داده شوند.

بیش از ۶۰۰ نیروی سپاهی و بسیجی که در فضای بسته و کاملا محدود پادگان زبدانی در خارج از شهر دمشق، بیکار و فقط در انتظار آغاز عملیات بودند، به مرور دچار رکود شدند. از آن میان فقط تعدادی محدود سپاهی می‌توانستند برای انجام ماموریت، به لبنان تردد کنند؛ آن‌هم فقط برای شناسایی مواضع صهیونیست‌ها در بقاع غربی و درهٔ بقاع و نه حمله!

باوجودی که آمریکا، اسرائیل و عراق به دنبال همین قضیه بودند، ولی ورود نیروهای ایرانی به منطقهٔ درگیری، معادلات را برهم زد. شیعیان لبنان که به حمایت از چریک‌های فلسطینی و در اصل برای دفاع از خاک وطن خود، جسته وگریخته و کاملا نامنظم وارد جنگ شده بودند، احساس خوبی پیدا کردند.

آنان که با پیروزی انقلاب اسلامی و سرنگونی حکومت پهلوی که یار دیرین صهیونیست‌ها بود، شادمان شدند، امیدوار شدند که با کمک برادران ایرانی خود می‌توانند جلوی‌اشغالگران را بگیرند.

شبی آبستن حوادث، در منطقهٔ خلده در ورودی جنوب بیروت، تعدادی جوان شیعه از جمله عماد مغنیه، سید عباس موسوی و... با سلاح و تجهیزات سبک و اندک خود، جلوی‌تانک‌های‌اشغالگران را که سرمستانه به سمت بیروت می‌تاختند، سد کردند.

«سمیر نورالدین» اولین شهید مقاومت شیعیان در برابر حملات صهیونیست‌ها در عملیات «صلح برای الجلیل»، در این عملیات به شهادت رسید.

احمد متوسلیان به همراه فرماندهان ارشدش، سفرهایی به لبنان داشت و با رهبران شیعیان، اهل سنت و گروه‌های فلسطینی جلسات متعددی گذاشت. این جلسات و اعلام حمایت‌ها باعث شد تا اولین جرقه‌های مقاومت شیعیان در لبنان زده شود.

ژنرال «رفعت اسد» (برادر حافظ اسد رئیس‌جمهور وقت سوریه) فرماندهٔ کل قوای سوریه که گرایش شدیدی به آمریکا داشت، برخلاف برادرش، شدیداً با حضور نظامی ایران در جبهه‌های نبرد با اشغالگران مخالف بود. همین امر باعث بروز اختلافاتی بین فرماندهان ایرانی و سوری شد.

پس از آن‌که اعضای هیئت اعزامی شورای عالی دفاع و فرماندهان سپاه و ارتش، خدمت امام خمینی(ره) رسیدند و گزارش وضعیت نیروهای ایرانی در سوریه را دادند، ایشان دستور داد سریعاً همهٔ آنها به ایران بازگشت داده شوند. نظر امام این بود که آمریکا، اسرائیل و صدام توطئه‌ای مشترک ترتیب داده‌اند و جبهه‌ای به وسعت ایران تا لبنان جلوی ما باز کرده‌اند.

با دستور امام مبنی بر «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، روند بازگشت نیروهای ایرانی به کشور آغاز شد.

قرار بر آن شد حاج احمد متوسلیان به همراه تعدادی از نیروها به ایران بازگردند تا برای عملیات آتی علیه ارتش بعث عراق آماده شوند. متوسلیان در جلساتی که با رهبران لبنانی و فلسطینی داشت، «منصور کوچک محسنی» را به‌عنوان فرماندهٔ جدید قوای محمد رسول‌الله(ص) معرفی کرد.

چه کسی نام حزب‌الله را تعیین کرد؟!

در آخرین روزها، به درخواست و تاکید «سید محسن موسوی» کنسول ایران در لبنان، قرار شد متوسلیان به همراه او سفری به بیروت داشته باشد تا آخرین وضعیت پایتخت دراشغال را از نزدیک مشاهده کند.

۱۳ تیر ۱۳۶۱ خودروی سفارت ایران حامل حاج احمد متوسلیان فرماندهٔ قوای ایرانی، سید محسن موسوی کنسول ایران در بیروت، تقی رستگار بسیجی و رانندهٔ خودرو و کاظم اخوان عکاس و خبرنگار خبرگزاری پارس (ایرنا) در پُست بازرسی برباره در شمال بیروت متوقف شد.

فالانژیست‌ها (نیروهای نظامی «حزب کتائب» مسیحی - مارونی لبنان که به‌خاطر وحشیگری و جنایت، به این نام مشهور شده‌اند) که از دیرباز به‌عنوان پیشقراول و مزدور اسرائیل علیه مسلمانان می‌جنگیدند، جلوی آنها را گرفته و مانع ورود به بیروت شدند. از آن تاریخ، اخبار ضد و نقیضی دربارهٔ سرنوشت آنان منتشر شده است.

بعد از مفقود شدن حاج احمد، منصور کوچک محسنی، کاظم رستگار و سرانجام «احمد کنعانی» به‌عنوان فرماندهٔ نیروهای ایرانی در سوریه و لبنان انجام وظیفه کردند.

سپاه پاسداران ایران توانست در منطقهٔ شیعه‌نشین درهٔ بقاع از جمله شهرهای بعلبک، هرمل، شمسطار و تمنین پایگاه و مقرهایی برای استقرار نیروهای خود ایجاد کند.

روز ۶ فروردین ۱۳۶۲ یک اتومبیل بمب‌گذاری شده از سوی فالانژیست‌ها در جلوی مقر «محبی الشهاده» در بعلبک منفجر شد و چندی بعد مجددا خودرویی دیگر منفجر شد. از آنجا بود که سلسله عملیات انتحاری و انفجاری علیه شیعیان و بخصوص سپاه، توسط مزدوران اسرائیل شدت گرفت.

تا آن زمان، نیروهای رزمندهٔ شیعه تحت عنوان «حرس الثوره الاسلامیه فی لبنان» (پاسداران انقلاب اسلامی در لبنان) و تحت پرچم جمهوری اسلامی ایران و آرم سپاه در شهرها حضور داشتند.

تعداد زیادی از یاران و مریدان امام موسی صدر و همرزمان شهید مصطفی چمران، از جمله «سید حسن نصرالله»، «سید عباس موسوی»، «صبحی الطفیلی» و «سید حسین موسوی» (ابو هشام) از جنبش امل جدا شدند و به سپاه پیوستند.

عید فطر ۱۳۶۲ نماز عید به امامت حجت‌الاسلام سید عباس موسوی با حضور چشمگیر شیعیان، در پارک «راس العین» وسط شهر بعلبک اقامه شد. پس از پایان نماز، سید حسین موسوی (ابو هشام) به جمع نصرالله و موسوی، شیخ یزبک و طفیلی و احمد کنعانی پیوست. وی به کنعانی گفت که می‌خواهد همهٔ نیروهایش را که تحت نام «سازمان امل اسلامی» فعالیت می‌کنند، در اختیار سپاه بگذارد.

پاییز ۱۳۶۲ پس از آنکه مقر تفنگداران دریایی آمریکا (مارینز) و مقر چتربازان فرانسوی (دراکار) در بیروت، طی عملیات شهادت طلبانه منفجر شد و حدود ۳۰۰ نیروی نظامی آنها کشته شدند، اتفاقات سختی روی داد.

روز ۲۷ آبان ۱۳۶۲ چندین فروند هواپیمای بمب‌افکن آمریکایی، فرانسوی و اسرائیلی، از پایگاه‌های مختلف و ناوهای مستقر در دریای مدیترانه، برخاستند و عازم درهٔ بقاع شدند.

مقر امام مهدی(عج) محل استقرار نیروهای ایرانی در بعلبک و پادگان جنتا محل آموزش نظامی نیروهای لبنانی، مورد شدیدترین موشکباران قرار گرفتند. در این حملهٔ مشترک ۱۳ تن ایرانی و حدود ۱۰۰ لبنانی به شهادت رسیده و تعداد زیادی نیز مجروح شدند.

سال ۱۳۶۳ با فتنه‌گری صهیونیست‌ها که نتوانسته بودند به اهداف‌اشغالگرانه خود دست پیدا کنند، جنگ داخلی در لبنان شدت گرفت.

شیعیانی که تحت نام سپاه ایران در لبنان حضور داشتند از یک طرف، فالانژیست‌های مسیحی از یک سو و گروه‌های اهل سنت و فلسطینی از سویی دیگر، در کوچه و خیابان و اماکن مسکونی بیروت با هم می‌جنگیدند. مرکز اصلی جنگ در بیروت بود که سپاه به‌صورت مستقیم حضور نداشت.

در میانهٔ جنگ، گروهی از رهبران شیعه از جمله سید عباس موسوی، سید حسن نصرالله، شیخ صبحی طفیلی، شیخ حسین کورانی، حاج حسین خلیل و ابو هشام، عازم تهران شدند و از محضر امام خمینی(ره) کسب تکلیف کردند. امام همهٔ شیعیان را به وحدت و دوری از افتادن در دام فتنه‌ها و تفرقه توصیه کرد.

سید عباس موسوی به امام خمینی گفت:

«ما امروز در لبنان، زیر پرچم ایران و با نام سپاه پاسداران لبنان می‌جنگیم. دشمنان ما از این مسئله خیلی سوءاستفاده می‌کنند. فکر نکنم این برای ایران هم خوب باشد. ما از شما درخواست داریم نامی برای ما تعیین کنید که تحت آن حزب و گروه خود را تشکیل دهیم.»

امام خمینی نگاهی به همهٔ افراد حاضر در جلسه انداخت، لبخندی زد و گفت: «همهٔ شما حزب‌الله هستید. بروید و تحت نام حزب‌الله کار خود را انجام دهید.»

پس از آن‌که هیئت لبنانی به بیروت بازگشت، در اولین جلسه توصیهٔ امام را تصویب کرده و نام خود را «حزب‌الله لبنان» اعلام کردند.

یکی از نکات جالب، آن بود که در تبلیغات و پوسترهایی که منتشر می‌شد، برای این‌که به نام الله بی‌حرمتی نشود، از عنوان «حزب ا...» استفاده می‌کردند. این مسئله در لبنان جدید و عجیب بود. همان شد که مخالفین، به‌تمسخر گفتند:

«حزب جدیدی به نام «حزب الف سه نقطه» وارد عرصهٔ سیاسی لبنان شده است!»

مقاومت در فضای مجازی

معجزه‌ای در جزیره مجنون

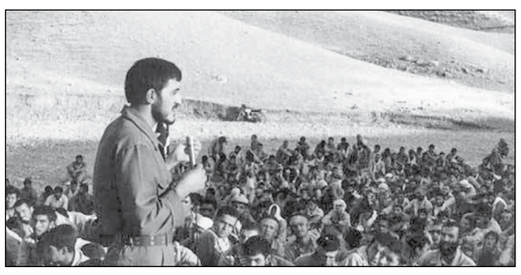

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس برای اولین بار فیلمی از سردار شهید مهدی زین‌الدین، فرمانده لشکر علی بن ابیطالب(ع)، منتشر کرده که ایشان بعد از عملیات خیبر از معجزه‌ای در جزیره مجنون سخن گفته است.

«شهید زین‌الدین مطرح می‌کند:

امروز هم ما با نیروهایی که داشتیم در جزیره به‌شدت مقابله کردیم، وقتی‌که دیگر نه مهماتی در دسترس بود و نه نیرویی؛ از بعضی جاها هم نیروهای ما در محاصره دشمن قرار گرفته بودند و کلاً یک خط توی دست ما مانده بود که تقریباً شصت، هفتاد نفر نیرو داخلش بود که سه، چهار کیلومتر چپ و راستش باز بود، ولی ما مشاهده کردیم که آن‌چنان خداوند رعب در دل دشمن انداخته است و شاید ملائکةالله در آن فضاهای خالی زیاد با دشمن می‌جنگیدند که ما شصت نفر در مقابل سیل انبوه تانک‌های دشمن و نفرهای دشمن می‌توانستیم مقاومت بکنیم و دشمن فقط متوجه ما شصت نفر بود و هر چه می‌خواست تصرف بکند، نتوانست. درصورتی‌که خیلی راحت می‌توانست از راست یا از چپ نیروها را دور بزند و همه ما را به اسارت بگیرد.»

گفتنی است، عملیات خیبر در منطقه سوسنگرد (طلائیه تا بستان) با رمز یا رسول‌الله(ص) از سوم تا بیست‌ودوم اسفندماه سال ۶۲ انجام شد. رزمندگان اسلام در جبهه جنوبی هورالهویزه در میدان رزم حضور داشتند که هدف عملیات تصرف هورالهویزه و جاده بصره- العماره و تهدید بصره از سمت شمال بود که با فرماندهی مشترک سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی ایران انجام شد. در عملیات خیبر ۲۴۶ گردان پیاده، ۳۷ گردان زرهی، ۷ گردان توپخانه حضور داشتند که توانستند ۱۲۲ گردان پیاده، ۲۹ گردان زرهی، ۲۳ گردان مکانیزه، ۱۴ گردان کماندو، ۴ گردان گارد جمهوری رژیم بعث را درگیر کنند.

آزادسازی ۱۰۰۰ کیلومترمربع در منطقه هور و ۱۸۰ کیلومترمربع در جزایر مجنون و طلائیه. آشکار ساختن لزوم ایجاد، تقویت و توسعه یگان‌های دریایی برای انجام عملیات‌های آبی، خاکی، زمینه‌سازی عملیات‌های بدر، والفجر ۸، کربلا ۳، ۴ و ۵ و همچنین زمینه‌ای برای تشکیل نیروی دریایی سپاه پاسداران از نتایج عملیات بود. در عملیات خیبر ۱۵ هزار نفر از نیروی عراقی کشته شدند و هزار و ۱۴۰ نفر از آن‌ها به اسارت رزمندگان اسلام درآمدند. خسارات دشمن شامل انهدام ۶ هواپیما، ۹ هلی‌کوپتر، ۱۵۰ تانک و نفربر و ۲۰۰ خودرو بود و ایران نیز توانست ۱۰ دستگاه تانک و نفربر و ۶۰ دستگاه ماشین‌آلات مهندسی را به غنیمت بگیرد.

می‌ترسم جنگ تموم بشه و دست خالی برگردیم!

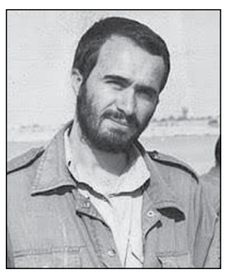

گفت: «بچه‌ها! دیگه دعا کنید من شهید بشم.» گفتم: حسین آقا! این چه حرفیه که می‌زنی؟ ما بعد از آزادی کربلا باید بریم قدس و لبنان رو آزاد کنیم. حسین گفت: «الحمدلله ما سفر حج‌مون رو رفتیم، ازدواج هم کردیم، خدا هم یه بچه بهمون داده که تو راهه، شکر خدا همه چیز دیگه برای ما تکمیل شده، دیگه الان وقتشه.» گفتم: وقت چیه؟! هنوز لشکر خیلی به شما نیاز داره. گفت: «نه، دیگه من همه کارام رو کردم، فقط مونده بچه، که من همه مستحبات و سنت رو درباره‌اش رعایت کردم. به آینده این بچه خیلی امیدوارم. خانمم هم یه زن کدبانوی تمام عیاره. از دستش خیلی راضی‌ام، دیگه وقتشه، باید برم.» دوباره گفتم: آخه شما که هنوز بچه‌ات رو ندیدی، زن به این خوبی خدا بهت داده، تازه زندگی رو شروع کردی، دلت می‌آد بچه‌ت رو نبینی و شهید بشی؟ گفت: «نقل این حرف‌ها نیست، می‌ترسم جنگ تموم بشه و دست خالی برگردیم خونه‌هامون.» مکثی کرد و ادامه داد: «حقیقتش رو بخوای، این‌ها رو خیلی دوست دارم، اما وقتی با شهادت مقایسه‌شون می‌کنم، می‌بینم که نه، الان دیگه وقتشه که برم.

روایت خاطره علی ِعلی‌محمدی از شهید حاج حسین خرازی.
مجموعه خاطرات ۲۴، نشر یازهرا سلام‌الله علیها

یک شهید، یک خاطره

با صداقت

مریم عرفانیان

سال‌های ۵۴، ۵۵ هنوز در مشهد مبارزات مردمی علنی و منسجم نشده بود، یک روز همسایه‌مان مرا خواست و گفت: «می‌دانی برادرت چه‌کار می‌کند؟»

پرسیدم: «چطور شده؟»

جواب داد: «شده جزء خرابکارها.»

گفتم: «نه حسن اهل این حرف‌ها نیست.»

او ادامه داد: «حالا شما خودت از او بپرس، مراقبش باش، خودت متوجه می‌شوی که حرفم درست است.»

به خانه آمدم و از حسن پرسیدم: «مگر شما چکار کردید که این همسایه به من این‌طور گفته؟»

بعد از کمی مکث با صداقت گفت: «داداش راستش چند تا اطلاعیه و نوارهای آقای خمینی را پخش کردیم.»

با شنیدن نام آقا دلم می‌گفت نباید جلویش را بگیرم به او گفتم: «پس مراقب باش!»

خاطره‌ای از شهید حسن انفرادی حسن‌آباد
راوی: علی انفرادی، برادر شهید

مروری بر زندگی و مجاهدت‌های سردار شهید محمدحسین طوسی

اگر مال خودمان بودیم که اینجا نبودیم!

علیرضا نصر آبادی

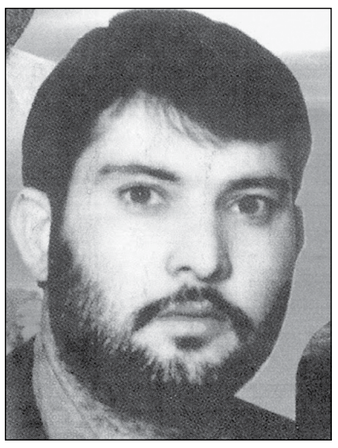

شهید محمد حسین قاسمی طوسی به سال ۱۳۴۱ در روستای طوسکلا از توابع شهرستان نکا در خانواده‌ای متدین و مذهبی چشم به جهان گشود، از همان اول نوجوانی عشق و ایمان به اهل بیت(ع) را دراشعار و مرثیه‌هایش و در مداحی اهل بیت(ع) جست‌وجو می کرد. او از نیروهای پرشور انقلاب و مقلد مخلص و راستین امام (ره) بود ولبیک را از همان آغاز نهضت مقدس امام خمینی(ره) گفت و قدم در راه پرافتخار اسلام ودفاع از انقلاب نهاد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی جانش را سرشار از شادی و حلاوت نمود و تصمیمش را برای ادامه نهضت مصمم‌تر ساخت او این مهم را با عضویت در نهاد مقدس سپاه در اولین شکل‌گیری آن آغاز نمود.

او در تشکیل بسیج ادارات و مراکز دولتی نقشی مؤثر داشت در زمان درگیری‌های گنبد به همراه پاسداران به این منطقه عظیمت نموده و در سرکوب گروههای معارض و ملحد فعالانه شرکت داشت.

با شروع جنگ تحمیلی از اولین نیروهای آموزشی پادگان المهدی(عج) چالوس بود که به جبهه‌های غرب (مریوان) اعزام گردید و بعدها در مأموریتی به منطقه جنگی سرپل ذهاب تحت امر برادر خویش انجام وظیفه نمود. او بارها در عملیات مختلف غرب و جنوب حضور فعال داشت در انجام مأموریت‌های خطیری که به وی محول می‌گردید با روی باز و آمادگی کامل برخورد می‌نمود.

در مأموریت در شهرستانهای مختلف درپست سازمانی خودخدمات شایانی راانجام داد.درعملیات کربلای ۸ بابرادرش سردارشهیدمحمدحسن طوسی قائم‌مقام لشگر۲۵ کربلاهمرزم بود و نقش مهم پیک عملیات رابین خطوط مقدم جبهه ومرکزفرماندهی به عهده داشت.

او در آخرین سال‌های زندگی‌اش انجام وظیفه درخدمت به نظام مقدس جمهوری اسلامی به تحصیل در رشته علوم سیاسی مشغول گردید.او پس از شهادت سردار شهیدمحمدحسن طوسی یادگار لایق او محسوب می‌شد و حامی توانایی برای خانواده شهیدان طوسی بود. ازویژگی‌های بارز این شهید عزیز اخلاق نیک، تواضع وفروتنی، جوانمردی و حمایت ازمحرومین، مستمندان وخدمت بی‌وقفه به مردم بود.

شهادت مظلومانه او با رجعت پیکر توتیا شده برادر گرانقدرش سردار عارف جبهه‌ها (شهیدمحمدحسن قاسمی طوسی)قرین گشت وحماسه استقبال مردم مازندران درتشییع جنازه این شهدای عزیز اوراق زرین کتاب شهادت را در خطهٔ لاله خیز استان مازندران زینت بخشید.

شهید طوسی دارای فضایل و ویژگیهای اخلاقی کم نظیری بود که مجموعه این سجایا ایشان را لایق شهادت و دیدار حضرت باریتعالی نمود.

وی از دوران کودکی روحیه‌ای سرشار از مهربانی و صمیمیت و معنویت داشت بسیار ساده و بی‌آلایش، صبور و مهربان، باوقار و متین بود. از ویژگیهای بارز این شهید بزرگوار تواضع و فروتنی برخاسته از اخلاصش بود که او را محبوب دلها نموده بود.

به بسیجیان عشق و علاقه فراوان داشت و در مقابل آنها احساس شرمندگی می‌کرد. خانواده‌های معظم شهداء را بسیار عزیز و گرامی می‌داشت و در مقابل آنان دو زانو نشسته و خود را مدیون آنها می‌دانست.

سردار ابراهیم فیروزآبادی در خاطره‌ای می‌گوید: «در اوایل زمستان سال ۶۳ قرار شد که لشکر ۲۵ کربلا عملیاتی را در منطقه سردشت اجرا کند. بدین منظور می‌بایست گروه شناسایی منطقه را مورد بررسی قرار دهند؛ در این راستا قرار شد تا فرمانده وقت لشکر (سردار کوسه‌چی) به همراه معاونت‌های اطلاعات - عملیات و پشتیبانی در منطقه حاضر باشند. در روز موعود بنده به اتفاق فرمانده لشکر ، جانشین و معاون عملیات و پشتیبانی در پادگان سپاه سردشت حاضر شدیم. ساعت حدود ۴ بعدازظهر بود که سردار مصطفی ایزدی، فرمانده قرارگاه حمزه هم به پادگان رسید. به اتفاق سردار ایزدی در محوطه پادگان مشغول به صحبت بودیم که یک دستگاه تویوتا وانت قدیمی وارد پادگان شد و متوجه شدیم که ماشین معاون اطلاعات لشکر است. وقتی به نزدیکی ما رسید، متوجه شدیم سردار طوسی از ماشین که سقف آن با نایلون پوشیده شده بود، خارج شد. سردار ایزدی با ایشان احوالپرسی کرد و پرسید : کجا بودید ؟ ایشان در جواب گفتند: «از اهواز می‌آیم.» سردار با ناراحتی پرسید : «با این ماشین و در همین وضعیت ؟» شهید طوسی گفت: «بله، مگر مشکلی دارد ؟» سردار ایزدی ادامه داد: «شما متعلق به خودتان نیستید که هر طور دلتان بخواهد عمل کنید.» سردار طوسی هم پاسخ دادند: «اگر مال خودمان می‌شدیم که این جا نبودیم!» در این حال سردار ایزدی ایشان را در آغوش گرفت و بوسید و گفت: « خداوند شما را برای اسلام نگه دارد.»

یادبود شهید مدافع وطن عیسی پودینه

فدایی امنیت از دیار زهک

وقتی پا در این میدان می‌گذارند می‌دانند مسیری پرخطر را در پیش دارند. مقابله با کسانی که برای رسیدن به آمال دنیوی خود از هیچ کار شنیعی فروگذار نمی‌کنند، کار آسانی نیست. اما کم نیستند مردانی بسان آهن که هیچ هراسی از وحشیگری اشرار به خود راه نمی‌دهند و حاضرند جان و مال خود را برای دفاع از مردم سرزمینشان بدهند. عیسی پودینه یکی از همین انسان‌های پاک و ناب است که در راه مقابله با اشرار جانش را فدا می‌کند.

مریم پودینه مادر شهید عیسی پودینه مشکل تنفسی دارد و به سختی می‌تواند صحبت کند با این وجود هر چه در توان دارد به کار می‌برد تا از پسر شهیدش برایمان بگوید...

سید محمد مشکوة الممالک

پسرم متولد ۲۰ اسفند سال ۵۸ است و در هشتم مهرماه سال ۸۸ در زهک در درگیری با قاچاقچی‌ها به شهادت رسید.

عیسی خیلی مهربان بود، مخصوصا با من و پدرش. خیلی احترام ما را داشت، وقتی از مدرسه برمی‌گشت می‌آمد گرفتاری‌های ما را حل و فصل می‌کرد، در کشاورزی و کارهای خانه کمکمان می‌کرد. همکارانش هم خیلی از او راضی هستند و می‌گویند رفتارش در محل کارش هم خیلی خوب بوده. او رهبر را دوست داشت، سخنرانی‌های رهبر را گوش می‌داد و سعی می‌کرد به آنها عمل کند. به ما هم سفارش می‌کرد پیرو ایشان باشیم.

دیپلمش را که گرفت وارد نیروی انتظامی شد. عیسی خیلی باایمان بود، برای همین هم می‌دانستم که راه درستی را انتخاب می‌کند، من هم انتخابش را قبول کردم. عیسی متاهل و دارای یک دختر و یک پسر بود، که دخترش درسش را تمام کرده و پسرش کلاس نهم است.

من به غیر از عیسی ۴ پسر و ۴ دختر دیگر هم دارم که آنها را با نان حلال و کشاورزی بزرگ کرده‌ام. همه‌شان بچه‌های خوبی هستند و من از آنها راضی هستم. رضا در ارتش خدمت می‌کند، ابراهیم کارمند دانشگاه است، محمد دنبال کار است و مهدی هم فوق لیسانسش را تمام کرده می‌خواهد وارد سپاه شود.

یک سال بود که پدرشان فوت کرده بود که عیسی هم شهید شد. روز شهادتش را به خوبی به یاد دارم؛ ساعت ۵ صبح بود و من سر سجاده بودم که زنگ زدند و گفتند عیسی زخمی شده و در بیمارستان است؛ اما وقتی رفتم بیمارستان اجازه ندادند او را ببینم و گفتند که شهید شده است. خیلی دلتنگش هستم؛ اما نمی‌توانم کاری انجام دهم. باید با خاطراتش زندگی کنم.